

## پیشنهاد شرم آور مرد ۷۰ ساله و پولدار تهرانی به دختر

### ۲۲ ساله سرایدار



اوایل فروردین ماه امسال بود که مرد ثروتمند که همه فرزندانش برای زندگی به خارج از کشور سفر کرده بودند در تنهایی خود از پنجره حیاط خانه ویلایی اش دختر جوانی را دید که در کنار پدرش در حال تمیز کردن حیاط خانه است.

مرد ۷۰ ساله که چند سالی از فوت همسرش می گذشت با دیدن این صحنه به فکر فرو رفت و از آن روز به بعد دختر جوان را زیر نظر داشت و این در حالی بود که پدر دختر جوان، سرایدار و باغبان خانه ویلایی بود.

روزها می گذشت و جمشید روزهایی که مرد سرایدار دخترش را به خانه ویلایی می آورد لباس های شیک می پوشید و به بهانه های مختلف خودش را به دختر جوان که المیرا نام داشت نزدیک می کرد اما هیچ کسی فکر نمی کرد که جمشید دلخواه المیرا شده است.

#### روز خواستگاری

اردیبهشت ماه بود که جمشید دیگر طاقتش سر رسید و نتوانست علاقه ای که به دختر جوان داشت را پنهان نگه دارد تا اینکه مرد ثروتمند سرایدار خانه اش را صدا زد تا با هم صحبت کنند.

پدر ۴۵ ساله المیرا از اینکه صاحب کارش او را صدا زده تا با هم صحبت کنند شوکه شده بود چون در این سالها که او نزد مرد ثروتمند کار می کرد چنین اتفاقی نیفتاده بود.

پدر المیرا به طبقه دوم ساختمان رفت و در بالکن بزرگ در کنار میز استراحت جمشید ایستاد که مرد ثروتمند از او خواست تا روی صندلی بنشیند. جمشید در شروع صحبت هایش ابتدا شروع به مقدمه چینی کرد و قبل از اینکه درخواستش را مطرح کند از پدر المیرا عذرخواهی کرد و این در حالی بود که مرد باغبان هر لحظه بیشتر در فکر فرو می رفت تا متوجه حرف های صاحب کارش شود.

مرد ثروتمند دیگر نتوانست حرف هایش را طولانی کند و المیرا را از پدرش خواستگاری کرد، مرد باغبان شوکه شده بود و نمی دانست چه جوابی باید بدهد و این درخواست در حالی مطرح شد که جمشید وعده های پولی زیادی را برای گرفتن جواب مثبت مطرح می کرد.

پدر المیرا به فکر فرو رفته بود و نمی دانست چه تصمیمی باید بگیرد و از جمشید خواست چند روز به او مهلت دهد تا با دخترش صحبت کند.

#### جواب مثبت اجباری

المیرا وقتی ماجرای خواستگاری مرد ثروتمند را شنید شوکه شد و با توجه به وعده های پولی که جمشید مطرح کرده بود از پدرش خواست چند روزی به او فرصت دهد تا درباره زندگی اش فکر کند و این در حالی بود که پدر المیرا با زبان بی زبانی از دخترش خواست تا برای تغییر زندگی شان به جمشید جواب مثبت دهد.

المیرا چند روز در فکر بود تا اینکه بغضش شکست و در حالی که اشک می ریخت به آغوش مادرش پناه برد و گفت : بخاطر خانواده ام، خواهرم و برادرم جواب مثبت می دهم که آنها معنی آرامش در زندگی را درک کنند.

المیرا جواب مثبت به جمشید داد و دختر ۲۲ ساله با مهریه ۵۰۰ سکه ای با مرد ثروتمند ازدواج کرد و این در حالی بود که المیرا سر سفره عقد آرام اشک می ریخت.

#### طلاق پس از ۲ ماه زندگی

آخرین روزهای تیرماه امسال جمشید همراه المیرا به دادگاه خانواده رفت و خواست تا به این ازدواج کوتاه مدت پایان دهد. جمشید در دادگاه خانواده و تک پیش روی قاضی پرونده قرار گرفت و گفت: تنها بومدم و به فکر ازدواج مجدد بومدم که دلخواه المیرا شدم و او را از پدرش که باغبان و سرایدار خانه ام است خواستگاری کردم که آنها نیز به خاطر مشکلات مالی که در زندگی شان بود پذیرفتند تا دخترشان با من ازدواج کند.

در این ۲ ماه از المیرا نه خیانتی دیدم نه بی احترامی و همیشه سعی می کرد که در این مدت زندگی متوجه ناراحتی هایش نشوم اما شب ها صدای گریه کردن هایش را می شنیدم و از اینکه با من به اجبار و از روی کمک به خانواده اش ازدواج کرده بود ناراحت بود.

مدتی به این رفتارها بی تفاوت بومدم و فکر می کردم با گذشت زمان همه چیز عادی می شود و المیرا مرا به عنوان شوهرش می پذیرد اما چندی قبل متوجه عشق پنهانی او به پسرعمویش شدم و آنجا بود که ...

مرد ثروتمند گفت: یک شب گوشی المیرا را برداشتم و فهمیدم او به خاطر خانواده اش حاضر شده از عشقی که به پسرعمویش داشته بگذرد و با من ازدواج کند و شرایط روحی پسر عمویش نیز به خاطر این اتفاق به هم ریخته است و خودم را باعث جدایی آنها دیدم تا اینکه یک شب از المیرا خواستم تا با هم راحت باشیم و بدون هیچ نگرانی صحبت کنیم که المیرا آن سکوتش شکست و از عشق و زندگی ای که قرار بود با پسرعمویش بسازد حرف زد. وی افزود: همین باعث شد تا تصمیم گرفتم به دادگاه خانواده بیایم و از المیرا که دیگر مثل دخترم است طلاق بگیرم و برای کمک به زندگی آینده اش همه ۵۰۰ سکه بهار آزادی را به صورت نقدی به او پرداخت می کنم تا روزهای سخت زندگی با من برایش جبران شود.

#### عشق به پسر عمو

المیرا آرام اشک می ریخت و به قاضی دادگاه گفت: از بچگی با پسرعمویم بزرگ شدم و قرار بود مرد زندگی ام شود که ماجرای خواستگاری مرد ثروتمند پیش آمد که بعد از چند روز تصمیم گرفتم به خاطر خانواده ام با وی روی رویاهایم بگذارم اما پس از ازدواج شب ها اشک می ریختم و دلتنگ پسرعمویم می شدم و از او می خواستم که مرا ببخشد تا اینکه جمشید متوجه ماجرا شد و خودش تصمیم به جدایی گرفت.

قاضی دادگاه پس از شنیدن صحبت های دختر و مرد ثروتمند طلاق آنها را صادر کرد و جمشید نیز در همان دادگاه با حساب قیمت سکه همه مهریه المیرا را پرداخت کرد.

اواسط خرداد ناپدید شدن مرد پارچه فروشی به ما گزارش شد. پارچه فروشی سیار به نام امیر با خودروی پرایدش پارچه ها را به اطراف می برد و آنها را می فروخت، همسر امیر که از ناپدید شدن او نگران شده بود موضوع را به ما اعلام کرد.

به گزارش گروه جنایی رکتا، مشخصات امیر و خودروی پرایدش به تمامی واحدهای گشت اعلام و بررسی ها برای یافتن مرد جوان با دستور قضایی شروع شد. ساعاتی از این اعلام نگذشته بود که یکی از کلاتری ها از پیدا شدن خودروی امیر در جاده کمربندی رشت خبر داد.

بلافاصله راهی محل شدیم، مامور کلاتری با دیدن ما جلو آمد و همان طور که به خودرو اشاره می کرد، گفت: « برادر زن صاحب خودرو، وقتی داشته از این منطقه رد می شده، ماشین را دیده و بعد از این که از دامادشان اثری پیدا نکرد، موضوع را به ما گزارش کرده است.»

پیدا شدن خودرو توسط برادر زن امیر جای تامل داشت، اما قبل از این که از او تحقیق کنیم به بازرسی داخل خودرو پرداختیم. ماشین سالم بود، نه آثار تصادفی روی بدنه اش دیده می شد و نه سرتی از آن شده بود. داخل داشبورد ماشین علاوه بر سوئیچ، نامهای قرار داشت. با دقت شروع به خواندن آن کردم. نامه حکایت از جنایتی سیاه می کرد و انگیزه عامل یا عاملان این جنایت را که ظاهرا انتقامگیری بود، نشان می داد.

در نامه نوشته شده بود: «دنبالش نگردید، فقط یک هفته دیگر توی سد... جنازهاش را پیدا کنیدا؛ عاقبت کسی که به دختر مردم... کند همین است!؛ باعث خودکشی دختر شد و باید به سسزای عملش می رسید، به هوای فروش پارچه، با دختر من آشنا شد و او را فریب داد، او فکر می کرد نمی توانیم پیدایش کنیم، اما توی شهر خودش پیدایش کردیم و او را به قتل رساندیم.»

#### انگیزه اصلی

نامه مشکوکی بود چرا که عامل جنایت با این نامه خودش را به طور کامل معرفی کرده بود و همین مساله باعث می شد که به صحت این نامه شک کنیم. برای کشف حقیقت سراغ برادر زن امیر رفتیم و او گفت که با دوستش در حال عبور از خیابان بوده و دوستش ماشین دامادشان را شناسایی کرده است.

#### ردپای یک مرد

باید نامه را بررسی می کردیم اگر دختری به خاطر آزار و اذیت خودکشی کرده باشد بی شک موضوع به پلیس و دادسرا اعلام شده بود. اما هیچ پرونده ای با این مشخصات موجود نبود. همان طور که حدس می زدیم نامه برای تغییر مسیر تحقیقاتمان نوشته شده بود. در این پرونده، دو نفر خودروی امیر را پیدا کرده بودند، برادر خانم امیر و سهیل، دوست برادرزن امیر. بررسی ها نشان می داد که سهیل یک کارگر ساختمانی است. ما متوجه شدیم که قبل از ناپدید شدن امیر، سهیل حدود ۲۰ روز در خانه آنها به خاطر تعمیرات مشغول به کار بوده است. به خانه امیر رفتیم و متوجه شدیم که تعمیرات خانه او فقط سه روز کار داشته در حالی که سهیل ۲۰ روز در آن خانه به بهانه تعمیر حضور داشته است. از طرفی در بررسی های ما مشخص شد سهیل با همسرش مشکل داشته و همین مشکلات باعث جدایی او از همسرش شده بود.

## سهیل زن دوستش را در ۲۰ روز مال خود کرد!

مدارک و شواهد زیادی وجود داشت که نشان می داد سهیل نقشی در این پرونده و ماجرای ناپدید شدن امیر دارد. از طرفی او در تحقیقات به ما گفته بود که خانهای ندارد اما در بررسی ها مشخص شد که خانهای ویلایی دارد.

#### ردی از رابطه پنهانی

نخستین انگیزهای که احتمال داشت سهیل از این جنایت داشته باشد، حذف امیر به خاطر مسائل عاطفی بود، اما هنوز هیچ مدرکی در خصوص این که سهیل به همسر امیر به نام مریم علاقه داشته در دست نبود.

از دوستان و اقوام مریم و سهیل تحقیقات به عمل آمد اما هیچ سرخی که نشان دهد آن دو باهم در ارتباط هستند به دست نیامد. برای بررسی های بیشتر به خانه امیر رفتیم، داخل خانه هیچ سرخی به دست نیامد اما هنگام خروج از خانه ناگهان چشمم به کاغذی افتاد که مقابل در ورودی بود.

برگهای که روی آن رمز شارژ تلفن همراه نوشته شده بود. پس خط دیگری وجود داشت که ما از آن بی خبر بودیم چرا که سهیل شماره تلفنی که از خودش داده بود شماره تلفن ثابت بود و او گفته بود که تلفن همراه ندارد.

با هماهنگی قاضی، دستور بازرسی خانه صادر شد و در میان رختخواب ها، دو عدد سیمکارت اعتباری پیدا شد. سیمکارت هایی که راز جنایتی هولناک را در دل داشتند. مریم و سهیل بازداشت شدند اما آنها منکر جنایت بودند و تنها مدرکی که می توانست آنها را به اعتراف وادار کند، جسد امیر بود.

محل احتمالی که برای یافتن جسد امیر وجود داشت خانه ویلایی سهیل بود. امیر آخرین بار در آن حوالی دیده شده بود و از طرفی محل کشف خودروی مرد ناپدید شده نیز حوالی همان خانه بود. با این احتمال که جسد امیر در خانه ویلایی دفن شده است، راهی خانه ویلایی شدیم و مشخص شد که کف هال و زیر فرش به تازگی سیمان شده است. با برداشتن سطح سیمانی بوی تعفن به مشام رسید و جسد را پیدا کردیم.

#### اعتراف به جنایت

با کشف جسد، سهیل به جنایت اعتراف کرد و گفت: «چهار ماه بود که مریم را می شناختم، خواهر یکی از دوستانم بود. از وقتی از همسرم جدا شدم و مریم را دیدم مهر او به دلم نشست. باید به او ابرار از علاقه می کردم تا این که فهمیدم خانه آنها نیاز به تعمیر دارد. با صحبت هایی که با مریم داشتم او را ترغیب به جدایی از همسرش کردم، اما امیر به این جدایی راضی نبود. به همین خاطر با مریم تصمیم به قتل گرفتیم. با کشتن امیر دیگر سدی در برابر ما نبود.»

مرد جوان ادامه داد: «روز حادثه در مسیر امیر قرار گرفتم و سوار ماشین او شدم. از قبل تعداد زیادی قرص خواب آور داخل آبیومه ریخته بومدم و به بهانه ای آبیومه را به امیر دادم و وی با خوردن آن بیهوش شد. بعد از این که از بی هوشی امیر مطمئن شدم، پشت فرمان ماشین او نشستیم و راهی خانام شدیم، او را با ضربه میله آهنی به قتل رساندم و در خانام دفن کردم.»

مریم زمانی که فهمید همدستش به قتل اعتراف کرده، ادعاهای سهیل را تأیید کرد.

با اعتراف متهم پرونده، او به بازسازی صحنه قتل پرداخت و متهمان را قرار بازداشت موقت روانه زندان شدند.

## سلاخی داماد به خاطر دیر تحویل دادن عروس در خیابان مولوی

سرهنگ محمدرحبان منصوری گفت: حوالی ساعت ۲۰۲۵ بامداد خبر وقوع نزاع و درگیری به مرکز فوریت های پلیسی ۱۱۰ اطلاع داده شد که در پی آن عوامل کلاتری ۱۱۶ مولوی به محل حادثه در خیابان مولوی اعزام شدند.

وی با اشاره به حضور عوامل کلاتری در محل گفت: با حضور مأموران مشخص شد که درگیری میان دو تن از اتباع کشور افغانستان رخ داده و در پی آن پسری ۱۷ ساله با داماد ۲۳ ساله خانواده شان درگیر شده و با جاقو ضرباتی را به او وارد کرده که به تایید کارشناسان حاضر در صحنه منجر به مرگ او شده است. منصوری با اشاره به حضور بازپرس ویژه قتل در محل افزود: عوامل کلاتری این پسر را بازداشت کرده و او در اعتراضات اولیه اش گفت که حدود یکسال است که خواهرش به عقد این مرد درآمده بود اما هنوز به خانه خود نرفته بودند و باید مطابق با قوانین خانه پدری خواهرش شب ها زود به خانه می آمده، اما داماد خانواده خواهرش را دیروقت به خانه بازگردانده است.

رییس کلاتری ۱۱۶ مولوی با بیان اینکه این افراد از قبل نیز دارای سابقه اختلاف و درگیری بودند، اظهار کرد: جسد با دستور مقام قضایی به پزشکی قانونی منتقل شد و متهم نیز درحالی که از ناحیه دست و سینه دچار آسیب دیدگی شده بود به بیمارستان منتقل شد تا پس از آن به جرمش رسیدگی شود.

## ارتباط تازه عروس با مردان غریبه توهم بود!

زن ۴۷ ساله در حالی که هنوز آثار سکنه بر چهره زخمی اش نمایان بود و صدایش از شدت کتک کاری های همسرش می لرزید گفت: پدرم را در کودکی از دست دادم به همین خاطر مادرم به تنهایی مسئولیت سنگین زندگی را به دوش کشید تا من و دیگر فرزندانم را بزرگ کند. دیدن رنج ها و غصه های مادرم عذاب می داد اما نمی توانستم برای کاهش دردهای او و هزینه های زندگی کاری انجام بدهم. این بود که در ۱۶ سالگی بدون هیچ گونه تحقیق و پرس و جو با اولین خواستگارم ازدواج کردم تا کمی از مسئولیت مادرم بکاهم. با آن که «غلام» مردی مهاجر بود و ما ۱۵ سال با یکدیگر اختلاف سنی داشتیم اما تندخویی و بدبینی هایش زندگی را به کام من تلخ کرده بود. با وجود این مجبور بومدم همه رفتارهای او را تحمل کنم تا مادرم متوجه مشکلات زندگی من نشود. در همین روزها بود که «غلام» دخترچه خاطرات دوران تحصیل را پیدا کرد ولی نام خانم معلمی که از علاقه ام به او نوشته بومدم شباهت زیادی به نام های مردانه داشت همین موضوع موجب سوءظن شدید غلام شد چرا که معتقد بومدم من این مطالب عاشقانه را برای یک مرد نوشته ام و به همین خاطر با تهمت های عجیب و غریبی روبه رو شدمم و از شدت استرس سکنه کردم به طوری که نمی توانستم کچ شد از آن روز به بعد همسرم تقریبا مرا زندانی کرده بود و اجازه رفت و آمد به هیچ جایی را نمی داد. دیگر زندگی برابیم بی معنی شده بود با وجود آن که ۲ فرزند داشتم اما نمی توانستم حتی به منزل خواهر و برادرانم رفت و آمد کنم. دیگر تهمت زدن های او علنی شده بود با وجود این به خاطر فرزندنام مجبور به سکوت و تحمل بومدم و تلاش کردم تا فرزندانم را با همین شرایط سخت زندگی بزرگ کنم. اما اکنون که همه فرزندانم ازدواج کرده و با تلاش خودشان به خانه بخت رفته اند «غلام» با یک سوءظن وحشتناک چنین عنوان می کند که عروس کوچکم ارتباط خیابانی دارد او متاسفانه این تهمت بزرگ را آن قدر در آشکار و پنهان تکرار کرد تا این که شک و تردید به زندگی مشترک یک ماهه فرزندم راه یافته است و من هر روز شاهد رنج کشیدن عروس پاک و فرزند نازنینم هستم.

## یک زن سر ۸۰ نفر کلاه گذاشت



علیرضا باقری اظهار کرد: در پی ارجاع پرونده کلاهبرداری از سوی دادسرای عمومی و انقلاب شهرستان قائم شهر به پلیس آگاهی آن شهرستان، موضوع به صورت ویژه در دستور کار کارآگاهان و کارشناسان پلیس آگاهی فرماندهی انتظامی شهرستان قرار گرفت.

وی تصریح کرد: اقدامات اطلاعاتی و تحقیقات گسترده پلیسی از مالباختگان در دستور کار قرار گرفت که در نتیجه مشخص شد، زنی کلاهبردار به نام «ش - الف» با جعل عنوان و معرفی خود به عنوان کارمند بانک با اقدامات متقلبانه و وعده پرداخت تسهیلات بانکی کلان به شهروندان از آنان کلاهبرداری می کرد.

معاون اجتماعی فرماندهی انتظامی استان مازندران، یادآور شد: ماموران با دریافت این اطلاعات و شناسایی مخفیگاه متهم در یک عملیات غافلگیرانه متهمه به کلاهبرداری را دستگیر کردند که این فرد در تحقیقات و بازرجویی های فنی پلیس به بزه ارتکابی اقرار کرد.

باقری گفت: تاکنون ۸۰ شاکی و مالباخته در این پرونده شناسایی شدند که مبلغ کلاهبرداری صورت گرفته از مالباختگان تاکنون ۸۰ میلیارد ریال بوده است.

معاون اجتماعی فرماندهی انتظامی استان مازندران افزود: متهمه پس از تشکیل پرونده به مرجع قضایی معرفی و با صدور قرار مناسب از سوی مرجع قضایی روانه زندان شد. باقری با اشاره به این که رعایت نکات ایمنی و توجه به هشدارهای پلیس نقش مهمی در پیشگیری و کاهش جرائم دارد، افزود: سهل انگاری و عدم رعایت قوانین و مقررات در انجام فعالیت اقتصادی از عوامل زمینه ساز کلاهبرداری است.

## عشق پنهان دختر دانشجو برای عروس و داماد مدرس ساز شد

دختر حسود وقتی فهمید دوستش با مرد مورد علاقه او ازدواج کرده، دست به انتقام گیری عجیبی زد. او عکس های دوستش را در شبکه مجازی منتشر کرد تا با این کار تازه عروس و داماد را مجبور به طلاق کند. هفته گذشته زن جوانی با حضور در پلیس فتا از مردی به اتهام انتشار عکس های خصوصی وی در شبکه مجازی شکایت کرد.

شاکی به افسر بازجو گفت: فوق لیسانس مهندسی دارم و یک سال و نیم پیش با پسری که هم دانشگاهی ام بود، عقد کردیم. بعد از فارغ التحصیلی تصمیم گرفتیم جشن کوچکی برگزار کنیم و برای ادامه تحصیل در مقطع دکترا به کانادا برویم. قرار بود تا چند هفته دیگر به کانادا سفر کنیم اما چند روز پیش هنگام بررسی صفحه فیسبوکم مشاهده کردم عکس های خصوصی ام که اغلب با دوستان دانشگاه گرفته بومدم، در صفحه فیسبوکم منتشر شده است. علاوه بر آن مردی با این ادعا که شیفته من بوده و تنهایش گذاشته و با مرد دیگری ازدواج کرده ام، حرف های غیراخلاقی و دروغین درباره من نوشته بود. او حتی با دستکاری عکس های دانشگاهی ام تصویر مرا کنار یک مرد قرارداد بود.

همزمان با تشکیل پرونده قضایی، تحقیقات برای شناسایی و دستگیری مزاحم آغاز شد تا این که چند روز بعد ماموران ردپای دختر جوانی را در این زمینه به دست آوردند. متهم برای تحقیقات به پلیس فتا، منتقل شد و اعتراف کرد که با انگیزه حسادت به این کار دست زده است.

وی به افسر بازجو گفت: من، شاکی و شوهرش در یک دانشگاه درس می خواندیم. من هم بی آن که دوستم بداند، دلخواه شوهری بومدم. اما بعد از مدتی متوجه شدم مرد جوان به خواستگاری شاکی رفته و با او عقد کرده است. به این ازدواج و سفرشان به کانادا حسادت می کردم. بنابراین وسوسه شدم از دختر جوان انتقام بگیرم تا از هم جدا شوند و من فرصتی برای ازدواج با مرد مورد علاقه ام پیدا کنم.